

بسم الله الرحمن الرحيم

معرفت شناسی

پیروز فطورچی

جلسه ی نهم

1383/9/22

1- دیدگاه های معاصر در قبال شک گرایی

1. دیدگاه مور در باب شکاکیت

از این جلسه به بیان دیدگاه های معاصر در قبال شک گرایی می پردازیم و از مور شروع می کنیم. مور در واقع نخستین فیلسوفی است که در قرن بیستم از رویکرد خاصی در مقابله ی با شک گرایی دفاع می کند که از آن تحت عنوان، عقل سلیم، فهم عرفی و مانند آن یاد می شود. البته مور در این مسأله مبدع نیست و کسانی پیش از او از این رویکرد استفاده و جانب داری کرده بودند، از جمله ی مهم ترین آن ها، توماس رید در قرن هجدهم و معاصر کانت. مور از مهم ترین فیلسوفان نیمه اول قرن بیستم است. راسل در یکی از نوشته های خود در باب مور می گوید در بحث علیه ایده آلزم، مور پیشگام و رهبر من بوده و من پا جای پای او می گذاشتم. مقالات و آثار مور بارها منتشر شده است و مقاله ای که از او محور بحث ماست از مجموعه ای است که به ویراستاری پویمن منتشر شده است و تلفیق دو مقاله از مور است. دو مقاله ی اصلی پویمن یکی **in Defence of Common Sense** است و دیگری **proof of the external words** است. نام مقاله ی پویمن برگرفته از مقاله ی اول است ولی بیش تر به مقاله ی دوم اختصاص دارد. ساختار استدلال در هر دو مقاله یکی است ولی در مقاله ی دوم نیز کمی ویژه است.

بیان مور در مقاله ی اول این است که اگر شک گرایی درست باشد، ما به جهان بیرون معرفت نداریم، اما ما نسبت به جهان بیرون معرفت داریم، پس شک گرایی درست نیست. ساختار بحث مور این گونه است که در مقاله ی اول، مثال هایی می زند که بر اساس آن، پذیرش فهم عرفی، مثبت علم به جهان خارج است.

ساختار استدلال مور

به بیان دقیق تر ساختار مقاله ی تلفیقی پویمن در دو بخش صورت بندی می شود:

1- ابتدا لیست و فهرست ای از گزاره هایی بیان می شود که روشن و آشکار هستند و برای پذیرش آن ها، نیاز به بیان و دلیلی نیست. و معرفت ما نسبت به آن ها، قطعی و یقینی است. البته نحوه ی آگاهی نسبت به آن ها مبتنی بر پذیرش فهم عرفی است.

2- در گام بعدی جمع بندی از (1) دارد و در صدد اثبات معرفت به یک گزاره است. این ساختار بیان شده در مقاله ی اول پویمن بیش تر هستند به فهم عرفی و در مقاله ی دوم استدلالی تر بیان شده است. البته پیش تر نیز بیان شد که بیان مور چندان اثباتی نیست و پس از او نیز اگرچه بسیار از مور و نحوه ی بیان او متأثر بوده اند، ولی با این که این نحوه ی بیان، اثبات یا استدلال باشد، مخالفت ورزیده اند. ممکن است اشکال شود که گزاره ی (2) واضح است و نیازی به طرح آن نیست، و گزاره ای است که یقین به صدق آن وجود دارد، ولی همین گزاره مورد انکار غیر مستقیم بسیاری فلاسفه به دلایل مختلف است. یعنی بسیاری از فلاسفه، سخنانی دارند که امکان جمع میان آن ها و گزاره ی (2) وجود ندارد.

در مرحله ی اول، فهرستی از حقایق بدیهی که صدق آن ها آشکار و روشن است مطرح می شود. البته مور سعی می کند این حقایق بدیهی را در یک صورت طبقه بندی شده ذکر کند و سپس در نهایت جمع بندی کند و در مرحله ی (2) نتیجه گیری کند. فهرست مورد استفاده ی مور این ها است:

مرحله ی اول: در حال حاضر یک بدن انسان زنده، وجود دارد که بدن من است. این بدن من در یک زمان مشخص در گذشته، متولد شده و به طور مستمر، از آن به بعد وجود داشته است. هر چند بدون گذراندن تحولاتی نبوده است. مثلاً پیش تر این بدن من، در هنگام تولد خیلی کوتاه تر از زمان حال بوده است. این بدن من پس از تولد، به صورت مداوم، یا در تماس مستقیم با سطح زمین بوده است یا چندان از آن فاصله نداشته است، (مثلاً زمانی که انسان در هواپیما یا طبقات بالای ساختمانی است). از هنگام تولد در پیرامون

بدن من، اشیایی وجود داشته که آن‌ها دارای شکل، اندازه و سه بعد بوده‌اند. و تعداد فراوانی از انسان‌های دیگر هم در پیرامون او وجود داشته‌اند که تولد آن‌ها پیش از تولد این بدن بوده است. و بسیاری از این بدن‌ها هم دیگر در زمان حاضر موجود نیستند و از بین رفته‌اند.

مرحله ی دوم: در مرحله ی اول حقایق مربوط به زمان حال بیان می‌شد و در این مرحله، حقایق مربوط به زمان گذشته بیان می‌شود. زمین سالیان بسیاری، پیش از تولد بدن من وجود داشته است. بسیاری از انسان‌ها در هر لحظه به روی آن زندگی می‌کردند و بسیاری از آن‌ها هم، پیش از آن که بدن من به وجود بیاید، از بین رفته‌اند و مرده‌اند.

مرحله ی سوم: در این مرحله، مور در صدد بیان حقایق بدیهی، به عنوان تجربه‌های شخصی خود است که آن‌ها را ناظر به سه زمان، گذشته، حال و آینده بیان می‌کند.

امور مربوط به زمان حال: من غالباً هم بدن خودم را و هم اشیایی که پیرامون بدن من هستند مثل بدن‌های دیگر انسان‌ها را درک کرده‌ام. و نه تنها این امور را درک کرده‌ام، بلکه حقایقی را هم درباره ی آن‌ها مشاهده کرده‌ام. مثلاً این حقیقت که من اکنون مشاهده کرده‌ام که شومینه به من، نزدیک تر از قفسه ی کتاب خانه است.

امور مربوط به گذشته: مثل بدن من دیروز موجود بود. یا شومینه به من نزدیک تر از قفسه ی کتاب خانه بوده است.

امور مربوط به آینده: نیز مثل این که بدن من در آینده وجود خواهد داشت و در آینده شومینه به من، نزدیک تر از قفسه ی کتاب خانه است. همچنین علاوه بر تجربه‌های ناظر به سه زمان یاد شده، من واجد تجربه‌های مربوط به امور خیالی و وهمی نیز هستم.

مرحله ی چهارم: تا این مرحله، مور به تجربه‌های خودش پرداخته است و در مرحله ی فعلی به تجربه‌های انسان‌های دیگر که نظیر تجربیات او هستند، می‌پردازد.

بعد از بیان فهرست یاد شده، مور وارد قسمت دوم سخنش می‌شود، که البته اگرچه متکی به قسمت اول است، ولی خود نیز یک حقیقت واضح و بدیهی است. گزاره ای که مور در قسمت دوم بیان می‌کند این است که: انسان‌های فراوانی، غیر از من، قبل از من در زمان حال بوده‌اند که اموری را درک کرده‌اند،

رؤیاهایی دیده اند، اموری را احساس کرده اند و مانند آن. با بیان این گزاره کار مور در این بخش به پایان می رسد.

مور و کامان سنس

مور به تصریح خودش در زمره ی فیلسوفانی است که به دیدگاه **common sense** (فهم عرفی) درباره ی جهان، به طور اصولی معتقد است. در قسمت دوم، مور می کوشد به سبک و سیاق استدلالی خاص خود، جهان خارج را اثبات کند. مور در ابتدای سخن از کانت راجع به اهمیت اثبات جهان خارج به عنوان وظیفه ی فلسفه نقل می کند. عبارت کانت که در ویراست دوم کتاب نقد عقل محض آمده این است: این موضوع همچنان مایه ی بی آبرویی و رسوایی برای فلسفه است که وجود اشیای بیرون از خود را، فقط باید بر اساس ایمان پذیرفت. و اگر کسی فکر کند اندیشه ی مناسبی برای شک در خصوص وجود اشیاء در خارج دارد، ما نمی توانیم مقابل او بایستیم و هیچ اثبات رضایت بخشی در برابر شک های او نداریم. مور از نقل سخن کانت دو نتیجه می گیرد:

- 1- اهمیت اثبات وجود اشیاء بیرون از خود که کانت هم بر آن تأکید دارد.
- 2- این که این مهم باید در فلسفه و توسط فلسفه انجام پذیرد که اگر این گونه نبود، تعبیر کانت چندان معنادار نبود. البته اگر چنین سخنی از کانت هم نبود، باز این مسأله مهم بود و از اهمیت آن کاسته نمی شد. مور روش کار خود را این گونه توضیح می دهد، که کافی است بتوانیم وجود چیزی را در جهان خارج اثبات کنیم. روش اثباتی او نیز بسیار ساده است. می گوید اگر من اکنون بتوانم اثبات کنم یک کفش و یک جوراب وجود دارد، در آن صورت می توانم وجود اموری در جهان خارج را نیز اثبات کنم. یعنی با اثبات وجود دو شیء در خارج، می توان وجود چیزهایی را در خارج نتیجه گرفت. بر این مطلب نیز می توان اثبات های متعدد استواری آورد. چه ناظر به زمان حال و چه زمان های دیگر. ناظر به زمان حال و اکنون، مور می گوید می توانم اثبات کنم که دو دست وجود دارد، قید اکنون و حال در این جا قید مهمی است. کیفیت اثبات این مطلب نیز از نظر مور این گونه است که وی می گوید با بالا بردن دست راستم و قرار دادن آن در وضعیتی خاص، و نشان دادن آن و سپس با بالا بردن دست چپم و قرار دادن آن در وضعیتی دیگر و نشان دادن آن، وجود دو دست به سادگی اثبات می شود. ساختار استدلال را هم می توان این گونه سامان داد که دو مقدمه وجود دارد که اثبات هر یک از دو دست باشد و هم

این که یک مقدمه وجود دارد که اثبات هر دو دست است. خود مور هم میان عبارت مقدمه و مقدمات رفت و آمد دارد. نتیجه ی این مقدمات یا مقدمه دو مطلب است :

1- دو دست در این لحظه وجود دارد.

2- حداقل دو شیء خارجی در این لحظه وجود دارد.

تلاش مور برای استدلال بر موضع خود

از نظر مور او واقعاً در حال بیان یک استدلال است و خصوصیات استدلال بر کاری که او می کند، منطبق است. استدلال سه شرط دارد:

1- نتیجه باید با مقدمات متفاوت باشد.

2- باید به مقدمات مورد استفاده معرفت داشت و صدق باور کافی نیست.

3- نتیجه، لازمه ی مقدمات باشد. شرط اول در این جا برقرار است و مقدمات غیر از نتیجه است. شرط

دوم نیز برقرار است و معرفت قبلی به مقدمات، روشن است و محال است که فردی به وجود دو دست خود معرفت نداشته باشد. شرط سوم هم جاری است و نتیجه، لازمه ی مقدمات است و بر آن ها توقف دارد. این استدلال ناظر به اکنون و زمان حال بود. می توان این استدلال را ناظر به گذشته نیز سامان داد. می توان گفت من در گذشته ای نه چندان دور، دو دستم را بالای این میز قرار داده ام، سپس در گذشته ی نه چندان دور، دو دست من وجود داشته است. بنابراین حداقل، دو شیء خارجی در زمانی در گذشته وجود داشته اند. باز هم شرایط استدلال در این استدلال ناظر به گذشته نیز جاری است. بنابراین مور قائل است که دو استدلال قاطع، ناظر به وجود اشیای خارجی در دو زمان حال و گذشته بیان کرده است.

مور می گوید علی رغم همه ی مطالبی که بیان شد، فلاسفه ی بسیاری با سخن من مخالف اند، علت عدم اقتناع آن ها از نظر خودشان این است که من مقدمات را اثبات نکرده ام. و به نتیجه گیری من اشکالی وارد نمی کنند. مور می گوید من متوجه سخن این افراد می شوم ولی نمی توانم پاسخ گوی سؤال و دغدغه ی آن ها باشم. و نمی توان مقدمات استدلال من را اثبات کرد، ولی هر چیزی که نتوان آن را اثبات کرد به معنای آن نیست که متعلق معرفت واقع نمی شود. و نمی توان درباره ی آن، ادعای معرفت داشت. به تعبیر دیگر این یک موضوع بدیهی است و نیازی به اثبات ندارد. این سخن مور به نوعی بازگشت به اصل بحث

نیز هست. در نهایت به نظر می آید نقطه ی مشترک این دو مقاله، همان طور که پوینن هم تأکید دارد همان مسأله ی فهم عرفی است.

اساساً گزاره هایی از این دست، قابلیت اثبات ندارند. مثلاً نمی توان اثبات کرد که دو دست وجود دارد، زیرا باید پیش تر اثبات کرد که اکنون خواب نیستیم. یا تحت اراده ی اهریمن دکارتی نیستیم. که این ها قابل اثبات نیستند. البته بر این موارد می توان شواهد و قرائن قاطعی آورد، ولی این به معنای اثبات آن ها نیست، عدم اثبات آن ها نیز به معنای عدم معرفت به آن ها نیست، چون طریق معرفت آوری، منحصر در اثبات نیست، و می توان گزاره هایی را در نظر گرفت که معرفت به آن ها بدیهی است و این بداهت را مور بر اساس همان فهم عرفی می گوید. بیان شد پیش از مور کسانی به این دیدگاه قائل بوده اند، که از مهم ترین آن ها رید است و برخی اساساً این نظریه را منسوب به هر دوی آن ها یعنی مور و رید می دانند و آن را دیدگاه رید- مور نام گذاری کرده است.

روش مور

برخی نکات در باب فهم عرفی و روش مور از کتاب شک گرایی چارلز نقل می شود:

1- این که کامان سنس چیست و چه چیزی را می توان شامل آن دانست؟ آیا اعتقادات عمومی مردم در هر دوره ای، کامن سنس است؟ اگر این گونه است با اعتقادات عمومی در دوره ای، که بعداً ابطال آن روشن شده است چه باید کرد؟ مثل مرکزیت زمین، به نظر باید برای کامان سنس قیود و شرایطی را در نظر آورد.

2- نویسنده به تعریف استراوسن از فیلسوفان معاصر درباره ی فهم عرفی اشاره می کند. استراوسن می گوید، در تاریخ اندیشه ی بشر، با مفاهیم و مقولاتی که فراتر از تاریخ اند، و اصلاً تاریخی نیستند، روبه روییم. این ها مفاهیمی اند که در طول زمان و در گذشت تاریخ، تغییری نیافته اند. این ها همان مقولات و مفاهیمی اند که عنوان کامن سنس بر آن ها اطلاق می شود. که البته این موارد، غیر از مسائلی است که اعتقاد عمومی مقطعی به آن ها وجود داشته است، مثل زمین مرکزی.

3- نکته ی بعدی این است که فلاسفه ی معتقد به روش فهم عرفی، در هر دوره ای، در نوع مواجهه با شکاکان، به شیوه ی واحدی عمل کرده اند. عموماً استناد آن ها به نمونه های غیر قابل تردید است، و این استناد نه برای استدلال و اثبات که برای تنبیه و آگاهی بخشی مخاطب است. مثلاً وقتی دیوجانوس

از فلاسفه ی باستان، که قائل به فهم عرفی بود، در مجلسی از کسی شنید که منکر حرکت است، آن جلسه را ترک کرد، چون باور داشته، بدیهیات غیر قابل انکاری مانند حرکت وجود دارد. یا فیلسوف متأخر دیگری به نام جانسون، در برابر نظریه ی بارکلی مبنی بر عدم وجود ماده، سر خود را به سنگی می زند تا به این طریق، هم وجود ماده را اثبات کند و هم بیان کند که وجود ماده، بدیهی است. در واقع هم جانسون که متأخر است و هم دیوجانوس متقدم، هر دو از یک روش برای اثبات عقیده ی خود استفاده کرده اند، و این یک الگوی مشترک در قائلان به فهم عرفی است که در برابر انکار یک مطلب بدیهی، سعی در نشان دادن یک نمونه ی عملی از آن مفهوم را دارند. خود ابن سینا هم در مواضعی که از نظر او انکار در برابر یک مفهوم بدیهی صورت گرفته است، از کارآیی یک حرکت عملی دفاع می کند. بعد از مور نظریه ی وی توسط بسیاری جدی گرفته می شود و بسیاری پاسخ ها به شکاکیت را عموماً مستند به ایده ی مور می دانند، مثل زمینه گرایی که البته در صحت این استنادها، سخن هست.

2. پاسخ جاناناتان وگل به شکاکیت

در انتها باید به یک رویکرد متأخر دیگر در پاسخ به شکاکیت اشاره کرد. جاناناتان وگل Jonathan Vogel رویکردی را در مسأله ی بررسی شکاکیت پیش می گیرد که مبتنی بر استدلال از طریق بهترین تبیین است. و بر اساس معیارهای تبیین در فلسفه ی علم نشان می دهد که فرضیه ی وجود جهان خارج، از فرضیه ی مغز در خمره، بهتر است. این رویکرد را ابتدا گیلبرت هارمن و بعد از او آلن گلدمن (غیر از آلون گلدمن) طرح کرده اند. البته مسیر بحث وگل با مور متفاوت است و تا حدی از نقطه ی ضعف مور که سعی در اثبات داشت، نیز برکنار مانده است. به بررسی مقاله ی وگل می پردازیم. در ابتدا وگل اشاره می کند که اکثریت قریب به اتفاق افراد، اذعان دارند که فرضیه های شکاکانه نادرست است، ولی باید به این پرسش پاسخ داده شود که چرا تمسک به فهم عرفی برای مقابله صواب است. اجمال پاسخ وگل این است که به نظر، تمسک به فهم عرفی و پذیرش وجود جهان خارج، داده های ما را بهتر از فرضیه های شک گرایانه تبیین می کند. عنوان مقاله ی وگل، شک دکارتی است، و خود مؤلف در ابتدا توضیح می دهد که مراد از شک دکارتی، همان شک درباره ی جهان خارج است که مهم ترین بحث شک گرایی معاصر نیز همین بحث است. در ابتدای مقاله وگل می گوید که این مقاله پیرو کسانی چون فرنک جانسون، جاناناتان بنت، الن گلدمن و است.

استنتاج از راه بهترین تبیین و underdetermination

برای بیان تفصیلی پاسخ و گل ابتدا به بیان چند مفهومی که از فلسفه ی علم وام گرفته شده است، می پردازیم. یک مفهوم کلیدی، مفهوم استنتاج از راه بهترین تبیین است. و گل در این مقاله، دو فرضیه را در عرض هم تصویر می کند، یکی **Real World Hypothesis (R.W.H)** که مراد از آن فرضیه ی وجود جهان خارج است. فرضیه ی دیگر نیز روایت های مختلف از شک گرایی دکارتی است، مثل خواب بودن، مغز در خمیره بودن، که نتیجه ی همه ی آن ها، واقعی نبودن و وجود نداشتن جهان خارج است. و گل از این فرضیه ها بر اساس روایتی خاص از آن ها، تحت عنوان **Computer Skeptical Hypothesis (C.S.H)** یاد می کند. مفهوم دیگر نیز **underdetermination** است. و گل با استفاده از این مفهوم سعی می کند محل نزاع بین شک گرایی و رئالیزم را مشخص کند. مفهوم **underdetermination** به مواردی اشاره دارد که با تبیین های در عرض هم نسبت به یک سری داده ها مواجه ایم. اگر چند نظریه ی در عرض هم بتواند یک سری داده ها را تبیین کند، نمی توان از درستی صرفاً یکی از آن نظریه ها دفاع کرد. سخن و گل این است که ما باورهایی را در جهان انتخاب می کنیم که پاسخ گوی تجربیات ما باشد، باورهای ما ناظر به جهان با دو فرضیه ی **R.W.H** و **C.S.H** قابل تبیین اند، ولی به نظر می آید می توان از این نظریه دفاع کرد که فرضیه ی وجود جهان خارج، بهتر باورهای ما را تبیین می کند.

در فلسفه ی علم، دو نظریه ی کلی وجود دارد که یکی رئالیزم و دیگری آنتی رئالیزم است. در بحث امور مشاهده ناپذیر، مثل اتم ها و الکترون ها، رئالیزم ها، قائل به وجود واقعی برای آن ها هستند و آنتی رئالیزم ها برای آن ها وجود واقعی قائل نیستند و آن ها را صرفاً ابزاری برای تبیین داده ها می دانند. البته معنای آنتی رئالیزم در معرفت شناسی محدود تر از فلسفه ی علم است، زیرا آنتی رئالیزم ها در فلسفه ی علم در معرفت شناسی می توانند رئالیزم باشند، چون صرفاً در باب امور مشاهده ناپذیر انکار دارند نه امور مشاهده پذیر که برای آن ها واقعیت مستقل قائل اند. عموماً نزاع میان رئالیست ها و آنتی رئالیست ها در تبیین داده های مشاهده ناپذیر نمونه ای از **underdetermination** تلقی می شود و هر کدام سعی می کنند با آوردن ترجیحی برای نظریه ی خود، با بیان این که نظریه ی آن ها بهترین تبیین است، از نظریه ی خود در برابر گروه رقیب دفاع کنند. در این جا و گل برای ترجیح فهم عرفی، از همین مسیر استفاده می کند. زیرا

اگر فهم عرفی بتواند بهترین تبیین را عرضه کند، آن گاه خواهیم توانست، تبیین مبتنی بر فهم عرفی را به تبیین شک گرایانه ترجیح دهیم.

شروط تبیین خوب

وگل سه شرط را برای تبیین خوب ذکر می کند:

- 1- تبیین های موردی که نمی توان آن ها را در موارد عدیده به کار برد، نباشند. در یک معنای کلی، اگر A را به عنوان تبیین برای B در نظر بگیریم، A را نباید از داده ها و تبیین های دیگر جدا کرد، و بی ارتباط با تبیین ها و داده های دیگر در نظر گرفت.
- 2- از سوی دیگر A باید به طور مستقل قابل آزمون باشد، نه آن که فقط وابسته به B نتیجه ی مورد نظر را بدهد و صرفاً در شرایط B قابل آزمون باشد. بلکه باید بتوان آن را در همه ی شرایط آزمود تا کارآیی آن مشخص شود و ادعای آن نباشد.
- 3- در شرایط مساوی، یک تبیین ساده نسبت به یک تبیین پیچیده بدتر است. تا جایی که به تبیین مربوط است، هرچه تبیین بیش تر باشد بهتر است. و هر چه بتوان به تبیین های سطح بالاتری نسبت به سطوح پایین اطلاعات دست یافت بهتر است. البته اگر اصل تبیین لایه لایه پذیرفته شود. بنابراین نباید گمان کرد که سادگی در تبیین به معنای کمیت است. بعد از بیان این سه شرط وارد مقایسه ی دو فرض وجود جهان واقع و شک گرایی می شویم.

تقابل فرضیه های شک گرایانه با فرضیه وجود جهان خارج

1. دو فرضیه ی R.W.H و C.S.H علی الاصول با هم مانع الجمع هستند.
2. در مقایسه ی فرضیه های شکاکانه با تبیین عرفی درباره ی جهان، تبیین های علمی را در ذیل تبیین های عرفی نمی بریم، که اگر چنین کنیم، این تبیین ها برتری قابل توجهی خواهند یافت.
3. ووگل ابتدا فرضیه ی R.W.H را تعریف می کند. بیان وی این است که ما در این تعریف می پذیریم که باورهای ما درباره ی جهان خارج، عملکرد و کارکرد تبیینی دارد. از این نظر این باورها را به عنوان

یک فرضیه در نظر می‌گیریم. نام این فرضیه که ناظر به مجموعه‌ای از باورهاست را فرضیه‌ی جهان عرفی می‌نامیم. در مقابل این فرض، فرضیه‌های شک‌گرایانه وجود دارد، که برای بیان آن‌ها شک‌گرایان مسیر همواری دارند و می‌توانند روایت‌های مختلف آن مثل خواب، اهریمن دکارتی، مغز درون خمره، C.H.S و را بیان کنند.

4. به نظر ووگل فرضیه‌ی R.W.H فرضیه‌ی بسیار قوی‌ای است و بسیاری فرضیه‌های رقیب مثل خواب، اهریمن دکارتی، و مغز درون خمره نمی‌توانند آن را نقض کنند. تنها C.H.S می‌تواند رقیبی برای R.W.H به شمار آید. البته باید در بررسی و رد C.H.S محتاط و دقیق بود. خصوصاً که در نظر بدوی R.W.H پذیرفتنی‌تر به نظر می‌آید.